

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال هفتم، شماره بیست و ششم، تابستان ۱۳۹۴، ص ۸۳-۱۰۴

معرفی و نقد برخی از روش‌های تعلیمی و تربیتی صوفیه تا قرن ششم

دکتر احمد امین* - اعظم سیامک دستجردی**

چکیده

سلوک در راه شریعت و طریقت برای رسیدن به حقیقت بدون راهنمایی و هدایت کسی که خود این راه را رفته باشد، امکان‌پذیر نیست. برخی از مشایخ صوفیه که به چنین مقامی رسیده یا تا حدودی به آن نزدیک شده‌اند، وظیفهٔ تعلیم دیگران را بر عهده گرفته‌اند. آنها برای نیل به این هدف از شیوه‌های مختلف تعلیمی و تربیتی استفاده کرده‌اند. در پژوهش حاضر پس از معرفی مختصر برخی از شیوه‌های تربیتی مشایخ صوفیه با توجه به منابع عرفانی منتشر تا قرن ششم هجری، ضمن ذکر حکایت‌های مرتبط با هر روش، به نقد پاره‌ای از این شیوه‌ها پرداخته شده است. مقایسه و تحلیل این روش‌ها نشان می‌دهد که با وجود گوناگونی روش‌های تعلیمی شیوخ صوفیه، الگوهای آموزشی یکسانی در بین آنها وجود داشته است نظیر پرسش و پاسخ، تنبیه، اعزام به سفر و

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد amin@lit.sku.ac.ir

** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد siamk@stu.sku.ac.ir

تاریخ پذیرش ۹۴/۲/۲۷

تاریخ وصول ۹۳/۱۰/۱۴

اخراج از محیط روحانی و ... همچنین تحلیل و بررسی حکایات نشان می‌دهد که ظرفیت، انگیزه و خواست مریدان برای آموختن و تعلیم دیدن، در برخوردار بودن آنها از تعالیم صوفیه مهم است. طرح شمه‌ای از وضعیت آموزشی صوفیه به عنوان یکی از حوزه‌های اخلاقی و تربیتی وسیع و مهم آموزشی می‌تواند به عنوان پیشنهادی برای متولیان آموزش کنونی جامعه نیز به کار آید.

واژه‌های کلیدی

شیخ، مرید، شیوه‌های تعلیمی، نقد، آسیب شناسی، قرن ششم.

مقدمه

استفاده از ارشادهای یک پیر واقعی در طی کردن مراحل سلوک ضروری است. به اعتقاد ابوسعید ابوالخیر لازم است که مرید حتماً پیر و مقتدایی داشته باشد چون در غیر این صورت جماعت صوفیه او را از خود نمی‌دانند. ضمن اینکه اگر مریدی به دست استاد ادب نشود، هرچند به مقامات عالی نیز برسد تا جایی که چیزهایی از غیب بر او آشکار شود، باز از او فایده‌ای حاصل نمی‌شود. ابوسعید می‌گوید: مدار طریقت بر پیر است چون پیر در میان قومش مانند پیامبر در میان امتش است (محمد بن منور، ۱۳۶۱: ۵۳-۵۲).

بایزید بسطامی نیز معتقد است مرید بدون راهنمایی پیر نمی‌تواند منازل و مراحل را طی کند و حتی قادر به شناخت راه هدایت و راه گمراهی از یکدیگر نیست چون مریدی که شیخ نداشته باشد، شیخ او شیطان است (سهروردی، ۱۳۶۴: ۴۰ و ۱).

عین‌القضات نیز معلمی و پیری را از هم تفکیک می‌کند و اعتقاد دارد معلم آنچه را یاد گرفته، بازگو می‌کند اما پیر، خود مجتهد است. سپس درباره اهمیت تعلیم دیدن مرید می‌گوید: همان‌گونه که تیری که سلطان به تو بدهد، بیشتر از تیری که از بازار

بخری ارزش دارد؛ به همین قیاس وقتی ذکری را بگویی که پیر به تو آموخته است، شیطان از تو فرار می‌کند اما اگر همان ذکر را بدون تلقین شیخ بگویی، ابلیس نه تنها از تو فرار نمی‌کند بلکه با تو بازی می‌کند (عین‌القضات، ۱۳۷۷: ۴ / ۳۹۴).

از طرف دیگر برخی از مشایخ با این عقیده یعنی لزوم پیروی از شیخ مخالف بوده‌اند، از جمله ابوالحسن خرقانی بهره‌مندی از محضر یک استاد را لازم نمی‌بیند و با نقد و ابراز تعجب از قول کسانی که می‌گویند: فلان حرف را از فلان استاد شنیدم؛ می‌گوید: من هیچ کس را به عنوان استاد انتخاب نکردم چون استاد من خداوند بود ولی حرمت همهٔ پیران را رعایت کردم (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۱۹۲).

چون تاکنون روش‌های تعلیمی صوفیه معرفی و تقسیم‌بندی نشده‌اند، در گفتار حاضر به معرفی برخی از روش‌های تعلیمی مشایخ صوفیه در منابع منثور فارسی که به دست بزرگان صوفیه قرن پنجم و ششم هجری تألیف شده‌اند، پرداخته‌ایم تا علاوه بر نقد و تحلیل آنها اهمیت لزوم بهره‌مندی مرید از تعالیم یک استاد واقعی و نیز اهمیت این مسأله که شیخ باید ویژگی‌هایی داشته باشد تا مجاز شود در مقام یک استاد قرار بگیرد، اثبات شود. همچنین نشان داده شده است که مشایخ صوفیه در موقعیت‌های مشابه از روش‌های مشابه استفاده نکرده‌اند؛ آنها با آگاهی از ویژگی‌های مریدان خود و نیز با ارزیابی موقعیت و شرایط موجود از روشی مناسب هر مرید و شرایط او بهره برده‌اند، لذا تعالیم آنها در موقعیت‌های یکسان مشابه نیست. دسته‌بندی این روش‌ها نشان می‌دهد که اگرچه این روش‌ها در ظاهر با هم فرق دارند اما الگوی آموزشی در این روش‌ها تقریباً یکسان است.

۱- معرفی برخی از روش‌های تعلیمی مشایخ

تألیف کتاب و رساله و مجلس گفتن دو روش معمول صوفیه برای تعلیم مریدان بوده

است. همچنین می‌توان از همه رویدادهایی که در دستگاه صوفیه اتفاق افتاده به نحوی نتیجه علمی و عملی برداشت کرد. به جز این موارد برخی از شیوه‌هایی که صوفیه برای تعلیم و آموزش دادن به مریدان خود در پیش گرفته‌اند، از این قرار است:

۱-۱- آموزش از طریق گفتگو

یکی از معمول‌ترین شیوه‌های تعلیم و تربیت که مورد استفاده مشایخ صوفیه نیز بوده، گفتگوست که بیشتر در قالب سؤال و جواب است. در ضمن این سؤال و جواب‌ها نکاتی به مریدان تعلیم داده می‌شده است.

ابوعلی رودباری برای تعلیم ایثار از مریدانش پرسید که تاکنون چه نیکی کرده‌اند؟ یکی از آنها جواب داد: من امیری بودم، روزی سائلی از من کمک خواست. من همه مال و خانه و جامه‌ام را به او سپردم و زخم را رها کردم تا پس از گذشت عدت همسر او شود و خود مرقع پوشیدم. دیگری گفت: من به جای دزدی که می‌خواستند دستش را ببرند، دستم را دادم. ابوعلی گفت: شما آنچه کردید با یک نفر کردید. مومن باید مانند ماه و خورشید سودش به همه مردم برسد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۳۶۲).

درباره حکایت فوق دو نکته قابل بحث وجود دارد: اول اینکه روش تعلیمی ابوعلی رودباری قابل نقد است چون او برای تفهیم مطلب به مریدانش نمونه و مصداقی ارائه نکرده است. دوم اینکه آیا می‌توان قبول کردن مجازات شرعی دیگری و مجازات شدن به جای او را مصداقی از ایثار دانست؟ باید متذکر شد که هدف شیخ در اینجا تعلیم این نکته بوده است که ایثار حد و مرزی ندارد و حتی جان را برای دیگری فدا کردن بالاترین درجه ایثار محسوب نمی‌شود و مهم این است که ایثار شامل همه مردم بشود؛ نه اینکه فقط یک نفر منفعت بیابد.

نمونه دیگر از این نوع شیوه تربیتی در حکایتی از احمد حواری آمده است که از شیخ خود، ابوسلیمان دارانی، سؤال کرد: چگونه است که وقتی در خلوت نماز

می‌خوانم، به راحتی فراوانی دست می‌یابم؟ ابوسلیمان گفت: تو مردی ضعیف هستی چون وقتی خلق حاضر باشند به گونه‌ای هستی و چون تنها باشی به گونه‌ای دیگر (عطار، ۱۳۷۴: ۲۳۷ و سهروردی، ۱۳۶۴: ۲۹؛ هجویری، ۱۳۸۷: ۱۷۲).

روش دارانی قابل نقد است چون او نیز همچون بوعلی رودباری در حکایت پیشین، روش عملی برای درمان این شکل از ملامتی‌گری مریدش ارائه نداده است.

یکی از تعالیم صوفیه پرهیز از جدل و برهان آوردن به روش فلاسفه است (ر.ک. حلبی، ۱۳۹۲: ۱/۱۲۰). اما در برخی موارد شیخ برای تعلیم به مریدانش ناچار به استفاده از روشی شبیه روش فلاسفه بوده است. در حکایتی آمده است که مریدی از مریدان ابوالحسن خرقانی نزد او رفت تا اجازه خرقه پوشیدن بگیرد. شیخ گفت: از تو دو سؤال دارم، اگر جواب آنها را بگویی، اجازه می‌یابی خرقه بپوشی. مرد پذیرفت. شیخ سؤال کرد اگر مردی لباس زنان را بپوشد زن می‌شود؟ مرد پاسخ داد: نه. استاد باز پرسید: اگر زنی لباس مردی را بپوشد مرد می‌شود؟ مرد گفت: نه. خرقانی چنین نتیجه گرفت که تو نیز اگر مرد این راه نباشی با پوشیدن مرقع مرد نمی‌شوی (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۱۴۷).

۱-۲- آموزش از طریق طرح و نقد گفتار و رفتار مریدان

نظارت شیخ بر کارهای مریدان و نقد این رفتارها و گوشزد کردن نتیجه آنها به مریدان از دیگر شیوه‌های تعلیمی صوفیه بوده است. نمونه‌های فراوانی از این نوع روش تعلیمی در خلال حکایات صوفیه آمده است. از جمله در حکایتی می‌خوانیم که مریدی از مریدان شیخ ابواسحاق کازرونی در خانه تباهه خورد و نزد شیخ رفت. در راه با درویشی مناظره کرد و مقصّر شناخته شد. پس لباس‌های مرید را به عنوان غرامت به درویش دادند. شیخ به مرید گفت: تباهه کار تو را تباه کرد (عطار، ۱۳۷۴: ۶۶۹).

هدف و تعلیم اولیه شیخ در این حکایت آموزش کم‌خوری به مرید است که از جمله مباحث مهم ریاضتی صوفیه محسوب می‌شود. مطالعه حکایت فوق علاوه بر

اینکه نشان می‌دهد نظارت شیخ بر مریدان نیازی به حضور مرید در کنار شیخ ندارد، همچنین نشان می‌دهد که یکی از ویژگی‌هایی که شیخ باید برای تعلیم دادن به مریدان داشته باشد، برخورداری از فراست و نیز آگاهی از همه کارهای مریدان است.

عطار حکایت می‌کند: به ابراهیم ادهم خبر دادند که جوانی ریاضت‌های طاقت‌فرسا را تحمل می‌کند. ابراهیم به دیدار او رفت و سه شب با او ماند. ابراهیم با مشاهده حالت مرید با خود گفت: چگونه است که او به حالی دست یافته که آرزوی ما است؟ بنابر این درباره غذای او پرس و جو کرد و دانست که غذای مرید حرام است. پس ابراهیم به مرید گفت: من سه روز مهمان تو بودم اکنون یک شب تو مهمان من باش! جوان پذیرفت و چون از غذای ابراهیم خورد، آن گرمی و بی‌قراری وی رفت؛ پس دانست که غذایش حلال نبوده و شیطان با آن غذاها در وجود او رفته است و آنچه به او می‌نموده‌اند، شیطانی بوده است (ر.ک. عطار، ۱۳۷۴: ۱۰۰-۹۹).

حکایت مشابه دیگری درباره یکی از مریدان جنید نقل شده است. مطابق حکایت مریدی پنداشته بود به کمال رسیده و تنهایی برای او بهتر از همنشینی کردن با دیگران است. لذا از جماعت فاصله گرفت و در تنهایی به ذکر مشغول شد. او ادعا می‌کرد که هر شب گروهی به همراه شتری می‌آیند و او را به بهشت می‌برند و با طعام‌های لذیذ از او پذیرایی می‌کنند. سرانجام روزی زبان دعوی برگشاد و گفت: من به درجه کمال رسیده‌ام و تنهایی برای من بهتر است. خبر به جنید رسید. پس وی به دیدار مرید رفت و به او گفت: این بار که به آن جایگاه با صفا می‌روی سه بار «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» بگو. مرید هرچند در دلش شیخ خویش را انکار می‌کرد اما برای امتحان چنین کرد و بلافاصله همه چیز از جلوی چشمش محو شد. مرید بر خطای خود آگاه شد و توبه کرد و صحبت با جنید را از سرگرفت (عطار، ۱۳۷۴: ۳۷۶ و هجویری، ۱۳۸۷: ۴۹۹).

احمد جام نامقی شبیه این حکایت را از یکی از معتمدان درباره یکی از معاصرانش

به نام احمد شیرین شنیده و آن را نقل کرده است (جام نامقی، ۱۳۶۸: ۳۰۹-۳۰۸).

طرح (پیرنگ) در سه حکایت اخیر یکسان است:

۱- مریدی که با خود پنداشته است به درجه‌ای مهم در تصوف رسیده است.

۲- معلمی که به پنداشت شاگردش پی برده است.

۳- روش تعلیمی مشابه در سه حکایت: متوسل نشدن شیخ به زور و عدم استفاده

او از روش گفتگو و سایر روش‌ها.

دو حکایت زیر نشان می‌دهند که شیخ نه تنها مراقب اعمال مریدان بوده، بلکه بر

اندیشه‌ها و تصورات آنها نیز نظارت می‌کرده است:

زکریای شختنی پیش از توبه کردن و درآمدن به جرگه صوفیان با زنی مرتکب گناه

شده بود. روزی در مجلس ابوعثمان حیری به آن زن می‌اندیشید. ابوعثمان به حکم

فراست اندیشه او را دریافت. پس سر بلند کرد و رو به او گفت: شرم نداری که به گناهی

که پیش از این مرتکب شده‌ای می‌اندیشی و به او ذکری را تعلیم داد تا به گفتن آن مشغول

شود و به این وسیله اثر گناه را از دل خود پاک کند (قشیری، ۱۳۶۱: ۳۷۱-۳۷۰).

در حکایت دیگر آمده است: یکی از مریدان جنید در خلوت خویش به گناهی

اندیشید. چون روی خویش را در آینه دید، متحیر شد زیرا صورتش سیاه شده بود. سه

روز خود را از دیگران مخفی کرد. پس از سه روز نامه‌ای از جنید دریافت کرد که

نوشته بود: «چرا در حضرت عزت به ادب نباشی؟ سه شبانه‌روز است تا مرا گزاری

می‌باید کرد تا سیاهی رویت به سپیدی بدل شود» (عطار، ۱۳۷۴: ۳۷۷).

چنانکه مشاهده می‌شود در حکایت اول شیخ فقط ذکری را تلقین کرد اما در

حکایت دوم خودش به ذکر گفتن پرداخت. چون در نمونه اول مرید فقط به گناه

اندیشیده بود اما در مورد دوم اثر این اندیشه تا آنجا بود که روی مرید را سیاه کرد و

به طور حتم درمان این عارضه که همچون تنبیهی برای مرید بود به همت بیشتری از

جانب شیخ نیاز داشت. به هر حال مقصود مشایخ در هر دو حکایت علاوه بر ذکر این نکته که مرید نباید به گناه بیندیشد، تعلیم «اهمیت دادن به ذکر» است.

۳-۱- آموزش از طریق واکنش عملی شیخ به رفتار مرید

برای بررسی این روش چند حکایت که درباره آموزش بی‌اعتنایی به دنیا هستند، نقل می‌شود:

در حکایت اول بی‌اعتنایی به دنیا و ارتباط آن با مفهوم ایثار آموزش داده شده است: ابو عبدالله رودباری در غیاب یکی از مریدانش به خانه او رفت ولی در را بسته یافت. گفت: او چگونه صوفی‌ای است که در خانه را قفل کرده است. سپس دستور داد تا قفل را شکستند و هرچه در خانه بود، به بازار فرستاد تا همه را فروختند و با بهای آن «وقتی خوش» فراهم کردند. وقتی صاحب‌خانه برگشت، دید چیزی در خانه نیست اما نمی‌توانست حرفی بزند. پس زن وی به خانه رفت و گلیمی را که باقی مانده بود، نزد آن جماعت صوفیه برد و گفت آن را هم بفروشید. وقتی صوفی به همسرش اعتراض کرد، زن گفت: ساکت شو! وقتی شیخ چنین گستاخی می‌کند و چنین حکمی می‌دهد، خوب نیست که چیزی در خانه باقی بماند (قشیری، ۱۳۶۱: ۴۰۸-۴۰۷). سهروردی نیز این حکایت را آورده و ضمن اشاره به نکته آموزشی آن می‌گوید: ایثار نزد صوفیه برای آن است که نفس از بخیلی نجات یابد (سهروردی، ۱۳۶۴: ۱۱۴).

در حکایت دوم و سوم مسأله بی‌اعتنایی به دنیا با از بین بردن مظاهر دنیوی تعلیم داده شده است:

وقتی ابن‌انباری یک دست صوف به ابو عبدالله رازی داد. رازی با خود اندیشید که کاش کلاه شبلی نیز از آن من می‌شد چون با رنگ این صوف هماهنگ است. شبلی اندیشه او را دریافت. صوف را از رازی گرفت و به همراه کلاه خودش آتش زد (قشیری، ۱۳۶۱: ۳۷۳).

مریدی از مریدان شیخ ابوسعید ابوالخیر چند جامه خوب برای وی آورده بود و با خود می‌اندیشید که شیخ از آن جامه‌ها خوشش می‌آید. شیخ از روی فراست این مطلب

را دریافت و جامه‌ها را پاره کرد. محمد بن منور درباره این اقدام شیخ می‌گوید: شیخ با این حرکت به مرید گفته است که دنیا برای وی ارزشی ندارد و تصورات آن مرید به دلیل دنیاپرستی او بوده است. نتیجه عملی نقد ابوسعید نیز چنین شد که دنیا بر دل آن مرید سرد شد و با تربیت شیخ از عزیزان این طایفه گشت (محمد بن منور، ۱۳۶۱: ۲۲۲-۲۲۱).

در این سه حکایت چند نکته به چشم می‌خورد: اول اینکه در حکایت اول همسر صوفی نیز در آموزش دادن ایثار به مرید با شیخ همراه شده است و راویان حکایت نتیجه‌گیری از حکایت را به عهده زن گذاشته‌اند. دوم اینکه در حکایت اول تعلیم شیخ به یک نفر محدود نشده است و فروختن اسباب و وسایل در حکم تنبیهی برای آنها محسوب می‌شود. سوم اینکه مسأله فراست - که در حکایات پیشین نیز نمونه‌هایی از آن را دیدیم - در حکایت دوم و سوم به چشم می‌خورد که اهمیت برخوردار شیخ از فراست را نشان می‌دهد. چهارم اینکه در حکایت اول هم بی‌اعتنایی به دنیا آموزش داده شده است؛ هم ایثار، اما در حکایت دوم و سوم شیخ فقط خواسته است بی‌اعتنایی به دنیا را نشان دهد. به هر حال آنچه از این حکایات برداشت می‌شود، این است که روش مشایخ اگرچه در ظاهر متفاوت می‌نمایند اما در اصل نشأت گرفته از یک الگوست: شدت عمل مشایخ.

مطابق نقل غزالی، مشایخ برای از بین بردن بخل مریدان از روش‌های عملی دیگری نیز استفاده کرده‌اند: آنها اجازه نمی‌داده‌اند مریدان در زاویه خاصی برای مدتی طولانی بمانند. در مورد جامه نو و سجاده نو نیز چنین می‌کردند و مرید را کهنه می‌پوشاندند تا دلش به متاع دنیا انس نگیرد (غزالی، ۱۳۷۴: ۵۴۹).

این بخش را با نقل حکایت دیگری که آن نیز برای تعلیم دادن بی‌اعتنایی به دنیاست پایان می‌بریم:

کودکی تازه بالغ به جمع صوفیان پیوست و مرید ذوالنون شد. آن جوان سرمایه‌اش را که صد هزار دینار بود در راه صوفیان خرج کرد و چون سرمایه تمام شد در دلش نگران امور و مخارج صوفیان بود. پیر او، ذوالنون، با مخلوط کردن مقداری آرد و آب، سه گوهر گران قیمت تهیه کرد و مرید را به بازار فرستاد تا آنها را قیمت کند. مرید بازگشت و گفت قیمت این گوهرها بسیار زیاد است. پس ذوالنون گوهرها را از او گرفت و در دریا انداخت و گفت: اگرچه این درویشان گرسنه‌اند اما گرسنگی اختیار و انتخاب آنهاست (عطار، ۱۳۷۴: ۱۲۳).

همان طور که ملاحظه می‌شود روش شیخ در اینجا مشابه چند حکایت قبلی است با این تفاوت که هدف شیخ در اینجا تعلیم این نکته به مرید بوده که روزی صوفیه به هر حال از طریق منابعی فراهم می‌شود و اگر چنین هم نشود آنها قادر به صبر هنگام گرسنگی هستند چون فقیر بودن انتخاب خود آنها بوده است. در واقع این حکایت نشان دهنده اهمیت فقر نزد سالکان است. نکته جالب حکایت این است که شیخ می‌توانست گوهرها را صرف هزینه‌های صوفیه بکند اما آنها را از بین برد تا بی‌ارزشی دنیا را به مرید تعلیم دهد.

۱-۴- آموزش با امتحان گرفتن و آزمایش کردن مرید

تحلیل حکایت‌هایی که در آنها شیخ از این روش آموزشی بهره برده است، نشان می‌دهد این روش در دو موقعیت کاربرد داشته است: نخست زمانی که لازم بوده مرید خود و ظرفیت وجودی خویش را بشناسد. دیگر زمانی که شیخ می‌خواسته عیبی از عیوب نفسانی مرید را به او نشان بدهد.

یکی از نکات مهم آموزشی به مریدان، این است که هر کسی لیاقت آگاهی از اسرار الهی را ندارد. در حکایت زیر شیخ از روش آزمایش مرید استفاده کرده تا مرید ظرفیت وجودی خویش را بشناسد و بداند که هر کسی لایق آگاهی از اسرار خداوندی نیست:

یوسف بن حسین همواره از ذوالنون می‌خواست که اسم اعظم را به وی بیاموزد. روزی ذوالنون کاسه‌ای سرپوشیده به یوسف داد و گفت: کاسه را به فلان جا ببر و به فلان پیر بده و هر چه او می‌گوید یاد بگیر. یوسف در راه وسوسه شد و در کاسه را برداشت و موشی در آن دید. نزد ذوالنون برگشت. ذوالنون وقتی او را با کاسه خالی دید، گفت: بی‌صبری تو را دیدم؛ وقتی نمی‌توانی موشی را نگه داری چگونه طالب اسم اعظم خداوند هستی؟ (عطار، ۱۳۷۴: ۳۳۳-۳۳۲).

مریدان نیز گاهی شیخ خود را به واسطه روش‌های تربیتی وی نقد کرده‌اند که شیخ نقد آنها را جواب گفته است. از جمله حکایت شده که چون جنید از بین مریدانش به یکی از آنها بیشتر از دیگران توجه می‌کرد، از جانب مریدانش به واسطه این رفتار تبعیض‌آمیز، نقد شد. جنید نیز به دست هر یک از آنها مرغی داد و گفت: مرغ را در جایی که کسی نیست، ذبح کنید. همه مریدان به جایی خلوت رفتند و مرغ‌ها را سر بریدند جز آن مریدی که مورد توجه جنید بود. جنید در حضور دیگران از او سؤال کرد که چرا مرغ را نکشته است؟ گفت: هر جا رفتم خدا آنجا حاضر بود. جنید به مریدان گفت علت توجه بیشتر من به او درجه معرفتی او بود (عطار، ۱۳۷۴: ۳۷۸-۳۷۷؛ ر.ک. قشیری، ۱۳۶۱: ۱۲۶). حکایت مشابهی در این باره از ابو عبدالله خفیف و مریدانش نقل شده است (ر.ک. عطار، ۱۳۷۴: ۵۰۱).

دو حکایت فوق این نکته را آموزش می‌دهند که مرید نباید به رفتارهای شیخ اعتراض کند چون همه کارهای او حکمتی دارد که ممکن است مرید از آنها بی‌خبر باشد. غزالی به طور مفصل در یکی از نامه‌هایش به این موضوع پرداخته است (ر.ک. غزالی، ۱۳۶۳: ۱۵۳).

اما مورد کاربردی دیگر روش آزمایش و امتحان مریدان برای شناساندن عیوب اخلاقی و نفسانی مریدان به آنهاست. در حکایتی آمده است: مردی از اهالی بسطام

همواره در مجلس بایزید بود. یک روز به او گفت که سی سال است که شب و روز عبادت می‌کنم ولی حلاوتی از آنچه تو می‌گویی در دلم نمی‌یابم. بایزید به او گفت: راه حل این است که سر و رویت را بتراشی و جز ازاری چیزی نپوشی و کیسه‌ای پر از گردو بر دوش حمل کنی و در میان بازار از کودکان بخواهی که تو را سیلی بزنند تا به آنها گردو بدهی. مرد امتناع کرد. بایزید گفت: می‌دانستم که قبول نمی‌کنی (سهلگی، ۱۳۸۸: ۱۴۲-۱۴۱).

حکایت مشابهی در این باره نقل شده است: ابوسعید ابوالخیر وقتی متوجه شد که هنوز کمی رعونت نفس با خواجه حسن مؤدب، برجسته‌ترین مرید ابوسعید و خادم ویژه او، باقی است و او هنوز گاهی به جاه و مقامی که پیش از این داشته می‌اندیشد، به خواجه دستوراتی همانند دستورات بایزید در حکایت قبل داد و خواجه آنها را اجرا کرد (ر.ک. شفیع کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۰۱). بدین وسیله شیخ با امتحان گرفتن از مرید و فرستادن او به مأموریتی آسان به او نشان داد کسی می‌تواند مثل بایزید شود که در برابر «امر» او برای خود امری فرض نکند و گرنه سرنوشت او مانند موسی (ع) می‌شود که خضر(ع) از همراهی با او سر باز زد. همچنین نکته قابل مقایسه در این دو حکایت این است که نکته مهم درباره که انگیزه و رغبت مرید به تعلیم دیدن نقش بسیار مؤثری در تربیت او دارد.

۱-۵- آموزش از طریق تنبیه بدنی و اخراج مرید

اخراج کردن مرید به معنای دور کردن کامل او از جرگه صوفیه نیست بلکه معمولاً شیخ مرید را برای مدتی به سفر می‌فرستد. قشیری در این باره می‌گوید: اگر مرید سرّی را از پیر خویش مخفی کند یا حتی نفسی از نفس‌هایش را از او پنهان سازد، خیانت کرده است و به عقوبت آن باید مطابق فرمان پیر سفر کردن یا هر تکلیف دیگری که پیر مشخص می‌کند، تنبیه شود (قشیری، ۱۳۶۱: ۷۳۲).

در حکایتی می‌خوانیم: مریدی از مریدان جنید به علت ترک ادبی به سفر فرستاده

شد. جنید یک بار که به شونیزیه رفته بود، مرید را دید. مرید وقتی چشمش به جنید افتاد بیهوش شد، به زمین افتاد و سرش شکست و در آن حال از هر قطره خونش کلمه «الله» نقش می‌بست. جنید گفت: «جلوه‌گری می‌کنی یعنی به مقام ذکر رسیدم که همه کودکان با تو در ذکر برابرنند» (عطار، ۱۳۷۴: ۳۷۶). مرید ظاهراً پس از اینکه به دستور شیخ از نزد او رفته، به مقامات عالی رسیده بود تا آنجا که ذکر گفتن وی با گوشت و خونس آمیخته شده بود. در این باره دو نکته قابل تأمل است: اول اینکه یکی از روش‌های تربیت کردن مریدان واداشتن آنها به ذکر گفتن بوده است. دوم اینکه مرید پس از ارتکاب اشتباه، اگر به مقامات عالی برسد باز هم این شیخ است که معیار نقد و ارزیابی مرید است چنان که در حکایت فوق جنید احوال مریدش را ارزیابی کرد و مقام او را در مقابل بی‌ادبی که کرده بود، ناچیز شمرد.

هرچند در حکایت فوق به این بی‌ادبی اشاره شده و راوی حکایت به شرح جزئیات آن نپرداخته است اما از حکایت بعدی، یکی از مصادیق این بی‌ادبی معلوم می‌شود: ناکامان نباید در جمع افراد کامل سخن بگویند و سخن گفتن آنها در چنین جمعی بی‌ادبی محسوب می‌شود.

در این حکایت می‌خوانیم: احمد نصر هنوز مرید بود که یک بار در حرم در جمع پیران حدیث گفت. او را برای این ترک ادب از حرم بیرون کردند. او نزد ابوالحسن حصری رفت. ابوالحسن او را به خانقاهش راه نداد و گفت برای ادب شدن به روم برو و یک سال خوک‌بانی کن و شب تا صبح نماز بخوان. او پس از یک سال بازگشت و به قول عطار «جرمش همه این بود که یک حدیث کرده بود و امروز همه بر در دگان‌ها طامات می‌گویند» (همان: ۶۶۴). نقد وارد بر حکایت فوق این است که چگونه مرید به خوک‌بانی که از مشاغل حرام در اسلام است، فرستاده شده است؟ شاید بتوان این گونه پاسخ داد که دلیل آن نشان دادن سختی مبارزه با نفس است و مرید را برای تنبیه به

سبب سخن گفتن در جمع بزرگان، به جمع کافران در روم فرستاده‌اند. بر اساس آنچه در حکایت زیر آمده، اخراج مرید هم باید با شرایط و ترتیبی صورت بگیرد چون در غیر این صورت قابل نقد است: استاد امام قشیری درویشی را به دلیل خطایی که کرده بود، رنجانید و خرقه‌اش را برکشید و از شهر بیرون کرد. خبر به خانقاه شیخ ابوسعید ابوالخیر رسید و درویشان از این شیوه و عمل او ناراحت شدند. شیخ نیز با نقشه‌ای از قبل طراحی شده، یک مهمانی ترتیب داد و مریدی را به بهانه اینکه به درویشی زیبارو هنگام تعارف کردن لوزینه نگاهی شهوت‌آمیز کرده بود، با گفتن یک جمله کوتاه از خانقاه بیرون کرد بدون اینکه او را تحقیر و رسوا کند. سپس رو به استاد امام گفت: «ای استاد! درویشی را که به نیم لقمه لوزینه از شهر بیرون توان کرد و به حجاز افکند، چندین رنجانیدن و خرقه برکشیدن و رسوا کردن چرا؟» (ر.ک. محمد بن منور، ۱۳۶۱: ۹۱-۹۰).

چنانکه ملاحظه می‌شود اخراج مرید اگرچه می‌تواند با برخورد شدید صورت بگیرد اما برخی از مشایخ صوفیه از چنین شیوه‌هایی پرهیز کرده‌اند.

عمر سهروردی وظایف و حقوق شیخ و مرید را وقتی در سلک فتیان باشند با سرواژه «صاحب» و «تربیه» آورده است. او در بخشی با عنوان «در معنی آنکه حق صاحب بر تربیه و حق تربیه بر صاحب چیست؟» به شرح این حقوق پرداخته و مراتب و شرایط تنبیه مرید را ذکر کرده است (ر.ک. صراف، ۱۳۶۵: ۱۶۶-۱۲۱).

سهروردی در این باره حکایت مریدی را ذکر می‌کند که عاشق همسر شیخ خود شد، ولی خبر نداشت که آن زن همسر کیست. شیخ نیز همسرش را طلاق داد و به عقد مرید درآورد و چون مرید در شب زفاف از واقعیت آگاه شد، چشمانش را به‌عنوان غرامت از حدقه درآورد و نزد شیخ برد ولی شیخ باز برای او دعا کرد تا چشمانش به حال اول برگردد و چنین نیز شد! (ر.ک. سهروردی، ۱۳۶۴: ۱۴۰-۱۲۸). نتیجه‌گیری یا

تفسیر پایانی سهروردی در حکم نقدی بر این روش تعلیمی شیخ است. وی می‌گوید: هرچند مقصود از این حکایت پند دادن و نصیحت کردن است اما اگر پیر مرید خود را آزموده بود، هرگز او را به حرم خصوصی خود راه نمی‌داد که چشمش به نامحرم بیفتد و بی‌ادبی کند و آنگاه پشیمانی به همراه داشته باشد (همان: ۱۴۰). می‌توان این ادعا را چنین پاسخ گفت که با توجه به تصریح سهروردی، شیخ از جوانمردان بوده و شاید به همین دلیل مانع ورود مرید به حریم خود نشده است چنان که روش او در ادب کردن مرید نیز مطابق با آداب جوانمردان بود و از تنبیه بدنی یا تازیانه زدن مرید خودداری کرد. البته در نگاه اول حتی مریدش را تربیت نکرد اما با توجه به نتیجه پایانی حکایت، مرید درس‌های بزرگی از رفتار جوانمردانه شیخ خویش آموخته است: ایثار و گذشت.

۲- نقد برخی از شیوه‌های تعلیمی مشایخ صوفیه

مقایسه روش‌های مشایخ در موقعیت‌های مشابه می‌تواند روش غلط برخی از آنها را آشکار کند. به دو حکایت زیر توجه کنید:

حکایت اول: به ابوبکر دقّی که ضعیف و نابینا بود گزارش دادند که جهم دقّی در حال سماع درختی را از ریشه درآورده است. ابوبکر از اطرافیانش خواست که در مجلس دیگر هنگامی که جهم به او نزدیک می‌شود، وی را مطلع کنند. چنین کردند و ابوبکر وقتی جهم به او نزدیک شده بود، پای جهم را طوری گرفت که او نمی‌توانست از جایش تکان بخورد. پس گفت: ای شیخ! توبه کردم و دیگر تکرار نمی‌کنم (قشیری، ۱۳۶۱: ۱۰۲).

حکایت دوم: هجویری حکایت مرید جنید را می‌آورد که در سماع اضطراب می‌کرد و جنید به او هشدار داد که اگر از این به بعد چنین کنی، با تو ترک صحبت می‌کنم. هجویری از قول ابومحمّد جریری می‌نویسد که بالاخره آن مردی روزی در سماع آن قدر لب بر لب نهاد و خاموش بود تا از هوش رفت و مرد (هجویری، ۱۳۸۷: ۵۹۵).

حکایت فوق را سهروردی از قول ذوالنون آورده و در روایت او دلیل منع بهتر معلوم می‌شود: یکی از مریدان ذوالنون در حال سماع برخاست تا با یاران همراهی کند. ذوالنون او را منع کرد و گفت: خداوند از نیت تو آگاه است و می‌داند که برای چه برخاستی. مرد نیز نشست چون به قول سهروردی خودش فهمید که در حالت «تواجد» به کمال نرسیده است (ر.ک. سهروردی، ۱۳۶۴: ۹۳). شمس تبریزی حکایتی با همین مضمون آورده است (ر.ک. شمس تبریزی، ۱۳۵۶: ۸۲-۸۱).

در این حکایت‌ها موقعیت‌های مشابهی وجود دارد:

- مریدی که هنوز از ویژگی‌های لازم برای شرکت در سماع بهره‌مند نیست.

- شیخی که به حال واقعی مرید آگاهی داشت و می‌خواست مرید را منع کند.

اما روش مورد استفاده دو شیخ در دو حکایت اول متفاوت است: در اولین حکایت شیخ پای مریدش را که در حال سماع است، می‌گیرد تا به او نشان دهد که هنوز شرایط لازم را برای همراهی با دیگران در مجلس سماع ندارد. در حکایت دوم شیخ مریدش را از سماع منع می‌کند و سبب می‌شود وی در اثر شوق وافرش به سماع بپردازد. هرچند برخی از مشایخ مانند جریری با بیانی کنایه‌آمیز این روش تربیتی را نقد کرده، گفته‌اند: «ندانم تا وی اندر سماع درست‌تر بود یا حرمت پیر بر دلش قوی‌تر» (هجوی، ۱۳۸۷: ۵۹۵). اما باید دانست که در همه آثار متصوفه و در میان تعلیمات اصلی آنها همیشه بر حفظ نیروی معنوی که به شکل احوال و واردات در سالک ظهور می‌کند، تأکید شده است و منظور از حکایت فوق نیز رساندن مرید به اشراق است که اهمیتی هم ندارد با مرگ طبیعی همراه باشد یا نباشد. در شریعت نیز بر این نکته که برخی از گناهان سبب مرگ معنوی می‌شوند، تأکید شده است (نوریان، ۱۳۹۰: ۹۱-۹۰).

تفاوت در مشرب یعنی تفاوت در اصول و مبادی تصوف سبب تفاوت اشخاص و احوال شده است مثلاً در حالی که عده‌ای محبت را به مثابه یک درد الهی می‌دیدند

عده‌ای جمال حق را در مظاهر انسانی طلب می‌کردند یا عده‌ای بودند که مال و جاه را مانع وصول به فقر نمی‌دیدند و عده‌ای عکس این نظر را داشتند. این تفاوت در مشرب در ادب و تعلیم صوفیه انعکاس یافته و بین آنها اختلافاتی پدید آورده است (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۱۵۳). در نمونه‌هایی از حکایات صوفیان نه تنها متفاوت بودن تعالیم بر اساس تفاوت در آرا به چشم می‌خورد بلکه در مواردی همین تفاوت سبب شده تا برخی از مشایخ به روش‌های تعلیمی دیگر مشایخ ایراد گرفته، آنها را نقد کنند. در حکایتی آمده است: واسطی از اصحاب ابوعثمان پرسید: اصلی‌ترین و مرکزی‌ترین تعلیم شیخ شما چیست؟ گفت: «طاعت دائم و تقصیر دیدن اندرو». گفت: این گبرگی است! چرا تعلیم نمی‌دهد که طاعات خود را نبینید بلکه جاری کننده آن عبادات را بنگرید (قشیری، ۱۳۶۱: ۹۲). چنان که ملاحظه می‌شود اختلاف در مشارب و آرای صوفیه سبب نقد مشایخ بر شیوه‌های تعلیمی یکدیگر شده است.

هجویری در باب آداب سؤال نمونه دیگری را در این باره نقل کرده که به موجب آن بایزید روش تعلیمی شقیق بلخی را نقد کرده است (ر.ک. هجویری، ۱۳۸۷: ۵۲۷).

اختلاف دیدگاه مشایخ در روش‌های تعلیمی آنها تا آنجا تأثیر داشته که گاهی شیخ به مریدش به صراحت هشدار می‌دهد که بعضی از دروس شیخ دیگر را بیاموزد ولی تحت تأثیر همه اعتقادات او قرار نگیرد: وقتی سری سقطی از جنید می‌پرسد: با چه کسی هم‌نشینی می‌کنی؟ جنید پاسخ می‌دهد: با حارث محاسبی. سری از او می‌خواهد که علم و ادب حارث را بیاموزد اما به تقسیم کلام و ردّ بر متکلمان که حارث به آن می‌پردازد توجهی نکند (غزالی، ۱۳۷۴: ۶۳).

به همین دلیل بود که ابوعثمان حیری قصد صحبت با شاه شجاع کرمانی را داشت ولی شاه او را نمی‌پذیرفت چون معتقد بود طریقه یحیی معاذ که شیخ ابوعثمان بود

رجاء است و او مریدان را کاهل بار می‌آورد. بالاخره ابوعثمان بیست روز بر درگاه وی ملازم شد تا شاه به صحبت با او رضایت داد (هجویری، ۱۳۸۷: ۲۰۵-۲۰۴).

در مواقعی شیخ برای تعلیم موضوعی به مریدش برخورد تندی با او داشته است. عطار روایت کرده است ابوعثمان حیری به استادش ابوحفص حداد گفت: می‌خواهم برای مردم سخن بگویم. ابوحفص پرسید چه چیز سبب این تصمیم شده است؟ پاسخ داد: شفقت بر مردم. پس شیخ به او اجازه داد و مواردی را به او گوشزد کرد؛ از قبیل اینکه: اول دل خودت و تن خودت را پند بده؛ دیگر اینکه جمع شدن مردم تو را غرّه نکند چون مردم مراقب ظاهر تو هستند و خدا مراقب باطن تو و... پس ابوعثمان مجلسی بر پای کرد و استادش در جایی در مجلس پنهانی او را زیر نظر داشت. در هنگام سخن گفتن او سائلی برخاست و پیراهنی خواست. ابوعثمان پیراهنش را فوراً از تن درآورد و به او داد. ابوحفص گفت: از منبر پایین بیا چون تو دروغ می‌گویی. گفت: چه دروغ گفته‌ام؟ گفت: ادعا کردی که من بیش از این که بر خودم شفقت داشته باشم بر خلق شفقت دارم ولی در صدقه دادن از دیگران پیشی گرفتی و اگر ادعای تو راست بود، صبر می‌کردی تا این فضل نصیب دیگران شود (عطار، ۱۳۷۴: ۳۴۱).

دعوت تجار و کسبه از صوفیان و افراط برخی از آنها بر سر سفره سبب می‌شد که صوفیه به شکم‌پرستی و پرخوری معروف شود و حتی «اکل صوفی» مثل شود. البته دعوت منحصر به تجار نبود بلکه گاهی این سفره‌ها به برکت نذورات مردم در خانقاه‌ها گسترده می‌شد و صوفیه نیز که غالباً گرسنه بوده‌اند، بر سر این سفره‌ها شکم‌چرانی می‌کردند (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۱۵۶). واکنش برخی از صوفیه برای تعلیم ادب به مریدانشان در این مورد جالب و قابل تأمل است از جمله روشی که ابو عبدالله رودباری در پیش گرفته بود: او چون به همراه مریدانش به یک مهمانی به صرف غذا دعوت می‌شد، پیش از رفتن به مهمانی به مریدانش غذا می‌داد و آنها را خوب سیر می‌کرد «تا مردمان را به ایشان ظنی

نیفتند که بدان بزه‌مند شوند» (قشیری، ۱۳۶۱: ۸۴). با توجه به حجم بالای تعلیمی که در قالب حکایت و گفتگو و برای آموزش آداب خوردن و به‌ویژه کم خوردن نقل شده است، روش فوق قابل نقد به نظر می‌رسد چون به هر حال شیخ نمی‌توانسته است به طور مداوم مریدان خود را کنترل کند؛ به عبارت دیگر در صورتی که تعلیم آنها بر دل و جان مرید اثر می‌کرد نیازی به این شیوه عملی نبود.

گاهی نحوه تدریس و اداره کلاس نقد شده است: وقتی جنید به دیدن ابوحفص رفت. دید که اصحاب او در خدمت ابوحفص ایستاده‌اند. جنید سوال کرد: ای اباحفص! آیا آدابی را که خدمتکاران باید در نزد پادشاه رعایت کنند، به مریدان خود آموخته‌ای؟ او نیز جواب داد: نه، اما ادب ظاهر نشان ادب باطن است (سهروردی، ۱۳۶۴: ۱۲۱-۱۲۰). اگرچه نقد جنید در ابتدا درست به نظر می‌رسد اما پاسخ ابوحفص نیز علاوه بر اینکه نقد جنید را رد می‌کند، نشان دهنده شیوه‌های متفاوت این دو شیخ بزرگوار است.

نتیجه

مریدان برای پیمودن درست مسیر سلوک باید از تعلیم یک استاد واقعی بهره‌مند شوند ولی هر پیری شایستگی تعلیم دادن به مریدان را ندارد.

با توجه به اینکه هر یک از مشایخ صوفیه که مریدانی داشته‌اند، خود زمانی مرید شیخی دیگر بوده‌اند، روش‌های تعلیمی و تربیتی به صورت تجربی از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و هرچند در کتب مختلف به آداب تعلیم و تعلم که شیخ و مرید باید آنها را رعایت کنند اشاره شده، اما به هر حال اثر آن آموزش‌های سنتی پررنگ‌تر بوده است.

تفاوت در عقاید و مشارب و برداشت‌های مختلف از مبانی و اصطلاحات حوزه تصوف و عرفان که سبب تفاوت در روش‌های تعلیمی و تربیتی شده، مانع از این بوده است که بتوان این روش‌ها را به عنوان تاریخچه‌ای از آموزش و پرورش در میان

صوفیه تدوین کرد.

الگوهای آموزشی صوفیان الگوهایی مشخص و درخور توجه است: پرسش و پاسخ، تنبیه و تذیر، اعزام به سفر و شناخت دیگران، الگوبرداری از رفتارهای مثبت دیگران و عدم توجه به رفتارهای بد. گاه این آموزش‌ها از گفتمان و گفت و شنود خارج شده و بعد عملی به خود می‌گیرد.

دیگر موضوع مورد توجه، اهتمام مرید به یادگیری و آموختن است. در بسیاری از حکایت‌ها آنچه برداشت می‌شود این است که پیر، مریدش را مورد راستی‌آزمایی ضمنی نیز قرار می‌دهد و در نهایت سعی می‌کند نسبت به ظرفیت او، روش آموزشی را انتخاب کند.

برخی از روش‌هایی که آسیب جانی یا مالی برای مرید داشته، رمزی و قابل تأویلند و همیشه نتیجه‌بخش بوده‌اند؛ یعنی نتیجه آنها به‌طور غیرمستقیم از فواید این گونه آموزش‌ها برخوردار بوده‌اند.

توجه به روش‌های تعلیمی صوفیه از جنبه‌های مختلف از جمله تنوع، کیفیت و نتیجه این شیوه‌ها و اینکه مشایخ با توجه به احوال مریدان خویش و موقعیت‌های پیش آمده به تعلیم مریدان می‌پرداخته‌اند، می‌تواند برای متولیان تربیتی و تعلیمی عصر امروز، به‌ویژه در جایگاه آموزش‌های دینی و مذهبی نیز قابل تأمل و بهره‌برداری باشد.

منابع

- ۱- قرآن کریم. ترجمه بهاءالدین خرمشاهی.
- ۲- جام نامقی، احمد. (۱۳۶۸). انس الثائین. تصحیح علی فاضل. تهران: توس.
- ۳- حلبی، علی اصغر. (۱۳۹۲). تاریخ تصوف و عرفان. تهران: زوآر.
- ۴- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۲). ارزش میراث صوفیه. تهران: امیرکبیر.

- ۶- سهروردی، عمر بن محمد. (۱۳۶۴). **عوارف المعارف**. به اهتمام قاسم انصاری. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۷- سهلگی، محمد بن علی. (۱۳۸۸). **دفتر روشنائی**. ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- ۸- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۴). **نوشته بر دریا**. تهران: سخن.
- ۹- ----- (۱۳۸۵). **چشیدن طعم وقت**. تهران: سخن.
- ۱۰- شمس تبریزی، محمد. (۱۳۵۶). **مقالات شمس تبریزی**. اصفهان: دانشگاه صنعتی.
- ۱۱- صراف، مرتضی. (۱۳۶۵). **رسایل جوانمردان**. تهران: انستیتوی فرانسوی پژوهش های علمی در ایران.
- ۱۲- عطار، فریدالدین. (۱۳۷۴). **تذکره الاولیاء**. تهران: صفی علیشاه.
- ۱۴- عین القضاة، عبدالله (۱۳۷۷) **نامه های عین القضاة همدانی**. به اهتمام علینقی منزوی. تهران: توس.
- ۱۵- غزالی، محمد. (۱۳۶۳). **مکاتیب (فضائل الانام)**. تصحیح عباس اقبال آشتیانی. تهران: سنائی و طهوری.
- ۱۶- ----- (۱۳۷۴). **احیاء علوم الدین**. به کوشش حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۷- قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم. (۱۳۶۱). **ترجمه رساله قشیریه**. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۸- محمد بن منور. (۱۳۶۱). **اسرار التوحید**. تصحیح ذبیح الله صفا. تهران: امیرکبیر.
- ۱۹- نوریان، مهدی؛ تخشائی قهفرخی، المیرا و زند مقدم، ساسان. (۱۳۹۰). **پر ریختن؛ رمزی جهان شمول از مثال اعلایی واحد در فرهنگ عرفانی ملل**. دو فصلنامه ادبیات

عرفانی، سال سوم، ش ۵، پاییز و زمستان، صص: ۲۰۷-۱۸۲.
۲۰- هجویری، ابوالحسن علی. (۱۳۸۷). **کشف‌المحجوب**. تصحیح محمود عابدی.
تهران: سروش.

